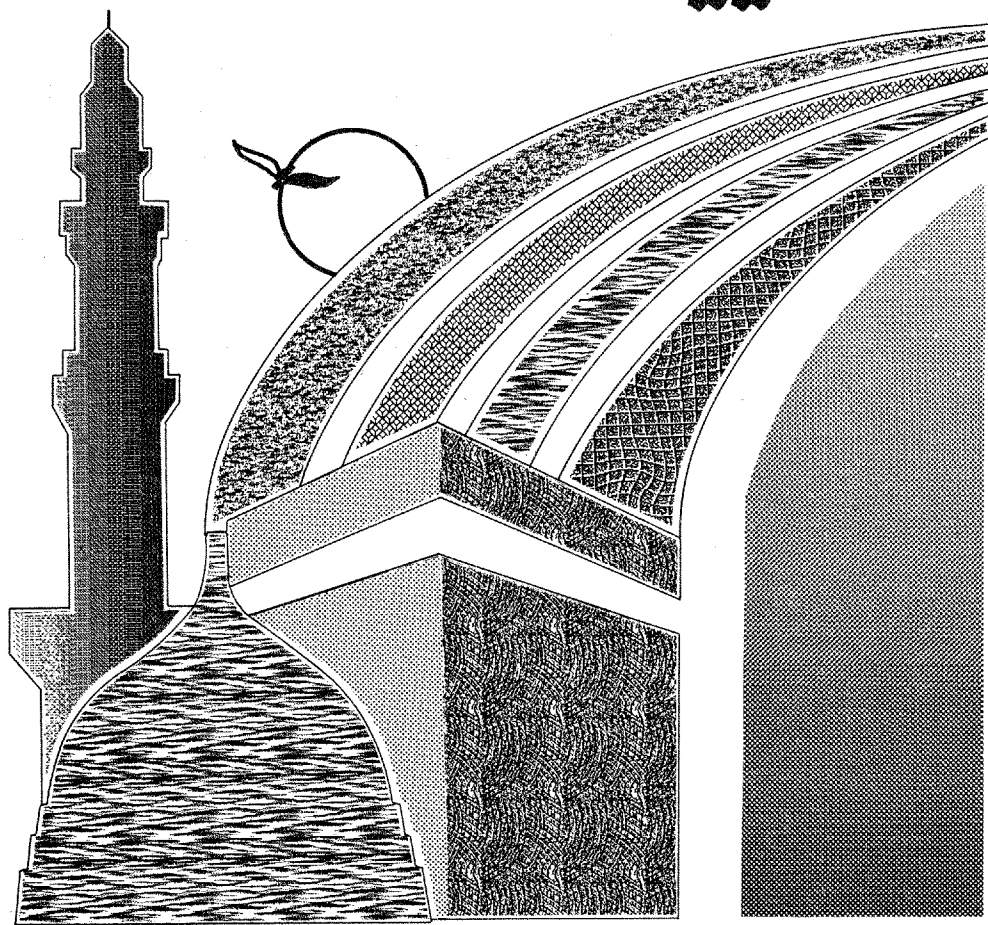
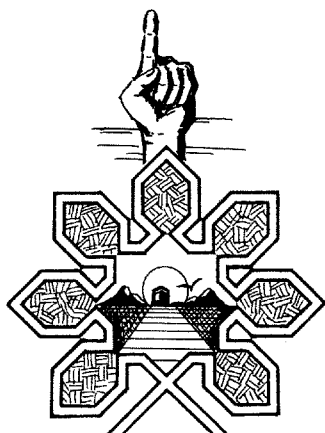


حج
در آینه ادب فارسی



سفر عشق



مرضیه فامیل دردشتی

آنچه در پی می آید، گزارشی است مصور از طرح عملی پایان دوره کارشناسی نقاشی، که خانم مرضیه فامیل دردشتی، با راهنمایی آقای ایرج اسکندری (به عنوان استاد راهنما) و آقایان حسامی و فرد (به عنوان استادان مشاور) با همکاری سازمان حج و زیارت، به انجام رسانیده، و در نیمسال دوم از سال تحصیلی ۵-۱۳۷۴، به گروه نقاشی دانشکده هنر دانشگاه الزهراء^(ع) ارائه نموده‌اند.

این طرح عملی (پروژه)، شامل نوزده تابلوی نقاشی با موضوع «مناسک حج» است.

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»
«در میان مردم اعلام حج کن؛ با پای پیاده و بر پشت هر شتر لاغری به سراغت خواهند آمد و از دوردست صحراهای عمیق به سویت می‌شتابند.»

حج در نگرشی کلی، سیر وجودی انسان است به سوی خدا؛ او که ابدیت مطلق است و لایتناهی، و حج در یک جمله: «حرکت مطلق است به سوی کمال مطلق»؛ وهمین کمال مطلق و زیبایی مطلق، موجب کشش و گرایش من به این موضوع شد. همچنین نپراختن

هنرمندان نقاش به این موضوع عرفانی، انگیزه‌های شد که به مطالعه در این زمینه بپردازم. امید است توانسته باشم تا اندازه‌های عظمت و غنای این مراسم را در تصاویر نشان دهم.

زمینه

حج، عملی است عبادی-سیاسی که هر جزئی از اجزای آن، دارای اسراری است؛ اسراری که در آیات و روایات به آنها اشاره شده و یا محققان بر آنها دست یافته‌اند!^۱ هر عملی از اعمال (مناسک) حج، اشاره‌های دارد به رازی تاریخی و یا رمز و نمادی است از واقعه‌های دور در تاریخ کهن پیامبران؛ به ویژه می‌توان گفت که سراسر اعمال و اذکار حج، ایما و اشاره به سرگذشت شیخ انبیا ﷺ و خاندان اوست. قرن‌هاست که حاجیان، میان دو کوه صفا و مروه، در سعی‌اند به یاد هاجر؛ و در منا قربانی می‌کنند به یاد اسماعیل و خدای یکتا را لبیک می‌گویند در اجابت از دعوت قهرمان توحید (ابراهیم علیه السلام)؛ از شیطان ابراز نفرت می‌کنند، به پیروی از ابراهیم، ابراهیمی که مورد ابتلا و آزمایش خداوند قرار گرفت: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾.^۲

کعبه، طواف، حرم:

در میان تمامی بقاع روی زمین، جایگاهی شریفتر و گرامی‌تر از کعبه و مسجدالحرام وجود ندارد و به خاطر همین شرافت ویژه است که آنجا قبله‌گاه مسلمانان و قطب و مرکز دایره‌های بزرگ انسانی در اوقات معینی از هر روز است و هم کانون حاجیان و راهیان دیار یار، که با شوق تمام، گرداگر خانه خدا-که خانه مردم است- دور می‌زنند و نمایشی عظیم و دیدنی از عشق و عاشق و معشوق را نشان می‌دهند.^۳

خانه ساده سنگی‌یی با معماری ابتدایی و بیگانه از هرگونه آرایه و پیرایه ظاهری، رمز وحدت بشری و الگوی امن و امان در جامعه انسانی است. این خانه کهن و این باستانی‌ترین معبد روی زمین، که به دست ابراهیم خلیل بازسازی شده، پناهگاه و ملجأ دینی و کشف حصین اجتماعی تمامی مردم روی زمین است. در هیچ نقطه جهان، برای هیچ ملت و قوم و قبیله و نژاد و طایفه‌ای، چنین مرکزی، با این اوصاف و با این معنویت و جذبه و حرمت و تقدس، وجود ندارد.^۴ و سنگهای روی هم قرار گرفته کعبه، تاریخ مجسم توحید است؛

حجر الاسود، نشان پیمان خداست با بندگان؛ و طواف، خود دریایی است از معرفت و عشق و شیفتگی!

امام صادق علیه السلام فرمود: سرّ این که کعبه چهار دیوار دارد، آن است که بیت معمور، دارای چهار دیوار و چهار ضلع است. بیت معمور دارای چهار ضلع است، برای این که عرش خدا دارای چهار ضلع است؛ و عرش خدا دارای چهار ضلع است، برای این که کلماتی که معارف الهی بر آن کلمات استوار است، چهار کلام است: «سبحان الله»، و «الحمد لله»، و «لا اله الا الله» و «الله اکبر».

تسبیح است و تهلیل، تحمید است و تکبیر.

این حدیث، انسان را از عالم طبیعت به عالم مثال و از عالم مثال به عالم عقل و از عالم عقل به عالم اله، راه می برد.^۵

بر محور کعبه، از شش گوشه، منطقه ممنوعه یا حرم امن الهی است. برای ورود به حرم باید احرام بست و چه زیباست وحدت ریشه‌ای حرم و احرام که به یک تعبیر دقیق می توان احرام را بازسازی حرم در وجود مُحَرَّم شمرد. حاجی که احرام برمی بندد، گویا حرم امن خدا را در وجود خود به وجود می آورد و منطقه وجود خودش را منطقه ممنوعه و منطقه صالح و آرامش و منطقه امن و امان اعلام می دارد.

تلبیه:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ!».

تنها واجب حج از مقوله لفظ و کلام، بجز نماز طواف (که همان نماز معمولی شناخته شده است)، همین کلمات پر طنطنه و پر جلال و شکوه است!

عرفات:

عرفات، سرزمین شناخت، سرزمین اولین انسان، که هبوط کرد و دوباره راه صعود باز گرفت... سرزمین آدم و ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله، سرزمین تجلی کامل جبرئیل بر پیغمبر، سرزمین بر و برهوت، بی هیچ نشانه و ساختمانی... در اینجا انسان است و زمین و آسمان! کدام

سرزمین است که آدمی را بدین گونه در متن خلقت طبیعی و حقیقی اش قرار دهد؟ عصر درخشنده بازگشت و توبه و انابه... در عهد بازسازی خویشتن و تکوین شخصیت جدید، اینجا جایگاه اعلام ابدی احکام اسلام توسط آخرین سفیر وحی الهی است. در اینجا آدمی در هاله‌ای از عظمت و سکوت، الهام و معنویت، اندیشه و تأمل، راز و نیاز و مناجات و دعا و عبادت محو می‌شود.

پیغمبر فرمود: «الحجَّ عَرَفَةَ... حج همان عرفه است.» اگر در این اولین منزل حج، روح و قلبت دگرگون شد و انقلابی و تحولی یافتی و وقوف در عرفات، تو را به درنگ، تفکر و تدبیر واداشت و نیز وقوف به مشعر این حالت را به کمال رساند و هر دو وقوف، به درستی انجام یافت، زیربنای سایر مناسک، مستحکم و خلل ناپذیر شده است.

مشعر الحرام:

﴿فَإِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ﴾

این آیه برای حاجیانی که غروب روز نهم به سوی مشعرالحرام کوچ می‌کنند، رنگ و بو، و تالو و درخشندگی، و جذبه و حال و هوای ویژه‌ای دارد... مشعر، حرم است. عرفات، حرم نیست. تو برای ورود به حرم، از حرم احرام بستنی و برای آنکه لایق حرم شوی بیرون از حرم، در صحرای عرفات، خود را باز شناختی و باز ساختی و اینک شبانه عازم حرم خدایی! مشعر حرم است؛ منا حرم است؛ مکه حرم است؛ و تو مرحله به مرحله اجازه ورود می‌یابی.

شب را در مشعر به ذکر خدا می‌گذرانی و به کار تجهیز نیرو و تهیه سلاح برای نبرد با شیطان می‌پردازی. سنت است که سنگریزه‌های رمی جمرات را از سرزمین مشعرالحرام گردآوری... این تعلیم، آماده‌سازی افراد برای مقابله با دشمن است... شبانه و در آرامش و به حال پنهانی و نیمه‌پنهانی (این حالت پنهانی و نیمه پنهانی، برای آنها که شب دهم در مشعرالحرام بوده‌اند، کاملاً محسوس است)!

منا:

منا، سرزمین آرزوها، مصافگاه نبرد پیروزمند ابراهیم است که بیشترین و سخت‌ترین بخش مناسک حج، در آن انجام می‌گیرد... سرزمین نبرد با شیطان و فدا کردن قربانی و

تقصیر و شب را به روز آوردن در حالت بیم و امید و با ذهنیت و روحیه و اندیشه مجاهد خستگی ناپذیری که سه روز متوالی (به نشانه جدیت و پشتکار و تداوم نبرد، تا مرحله نهایی پیروزی قطعی بر دشمن)، جهاد خود را با نشاط و امید و سخت کوشی و پایداری ادامه می‌دهد.

تمرینی زیبا برای تلقین روح جهاد با دشمن... جمرات سه‌گانه، الگوی پلیدی و ناپاکی‌اند. در اینجا ابراهیم خلیل علیه السلام با وسوسه شیطان درآویخت و با او نبرد کرد و او را مغلوب ساخت. این، سنگ‌پرانی بی‌معنا به یک جرثومه برآمده بدترکیب نیست. این، آماده‌سازی نمونه‌وار بشر، برای نبردهای سهمگین و مکرر روزانه در عرصه زندگی است.

قربانی، سنت بزرگ ابراهیم خلیل و یادگار همیشه جاوید فدای اسماعیل است. به یاد داشته باش که: فردی سالخورده که سالیان پربرکت عمرش را در تلاش و رزم و هجرت و ترک مال و اولاد گذرانده، اینک، در اواخر عمر - درحالی که تمام امیدش به فرزند دلبندی است که بر سر پیری شمع شبستان زندگی اش شده - مأمور می‌شود فرزند امید خویش را برای خدا قربانی کند... و وقتی ابراهیم، به سوی مأموریت خود گام صدق برداشت و با تمام جان از سر فرزند گذشت و بر گلوبش کارد کشید، به فرموده قرآن: «وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ قَدِصَدَقْتَ الرَّؤْيَا، اَنَا كَذَلِكَ مُجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»؛ برایش ندا آمد و مأمور به ذبح گوسفند به جای فرزند شد.

حجرالاسود:

حجر الاسود، این سنگ سیاه معمولی، بی‌هیچ مزیت طبیعی و ساخت رمزوار و ناشناخته، به عنوان «یمین‌الله» (دست بیعت خدا) معرفی شده است. حجرالاسود، به مثل، چونان پرچم است که در بافت و ساخت ظاهری، تفاوتی با نظایر خود ندارد؛ اما رمز و نشان گویای همگی تاریخ و موجودیت و شرافت یک ملت است.

حجر، در تصویری دیگر، قلب بیت است که گویی هر چه قدس و جلال و معنویت و جذبه شکوه است، از همین عنصر کوچک به سراسر بیت تزریق می‌گردد... و بیت نیز به نوبه خود نسبت به مسجد و مسجد به مکه و مکه به حرم و حرم به سراسر جهان همین موقعیت را داراست... قلب معنویت در حجر می‌تپد و از آنجا به بیت، جریان می‌یابد... کعبه، خود قلب

تپنده مسجد می‌شود و مسجد، قلب شهر مقدس مکه است که خون معنویت و تقدس را به عروقتش می‌رساند و شهر مکه، محدوده حرم را سیراب می‌کند و از این مرکز مطهر و منور است که سراسر گیتی از شراب ناب توحید سرمست می‌گردند...

حجر، با دیدی دیگر، رمز وحدت همه بشریت است! گویی انسان‌های همه روی زمین، با استلام حجر، در بیعتی با حاکم مطلق هستی و پروردگار یکتای انسان، رنگ و نژاد و زبان و سرزمین خویش را از یاد می‌برند و به ولایت و حاکمیت واحدی تن می‌دهند که همه روحها تسلیم اوست.

بدین گونه، پس از طواف، دست در دست خداوند می‌نهییم تا از پیمان همه طاغوتهای درونی و بیرونی به درآییم و پس از آنکه در آسیای طواف، رنگها و نژادها و... را در هم شکستیم، همنا با همه انسانها... و همه طبیعت،... یقین خویش را به پادشاهی مطلق او ابراز داریم.^۶

صفا:

صفا، یادگار نخستین فریاد اعلام نبوت خاتم انبیاء^ﷺ است و سعی از این کوه تا آن کوه (مروه)، ضمن تجدید خاطره پی‌جویی جان‌فرسای هاجر (مادر اسماعیل) در جستجوی آب برای فرزند خردسالش، نمایشگر حالت بیم و امید و خوف و رجای حجگزار است. در هیچ کجای عالم، در فاصله هیچ دو کوهی، چون صفا و مروه، این همه خاطرات روحانی و ملکوتی و سیر انفسی وجود ندارد... در سعی بین صفا و مروه، چه می‌خواهی؟ این کو به کو به دنبال دوست گشتن و بی‌تاب و مضطرب در جستجوی قرب بودن، این حالت حیرت و سرگشتگی پس از تقرب یافتن در طواف...

حاجی در سعی، کوشش پیگیر و مکرر خود را برای ادامه راه وصال به نمایش می‌گذارد و اضطراب خود را نشان می‌دهد؛ بخصوص در هروله، جذر و مد روحی (و انعکاس این جذر و مد، در تمامی اعضای بدن و سراسیمه شدن و بی‌تاب شدن...) به خوبی تجلی می‌یابد. هروله، از سویی دیگر، موجب فرو ریختن بارهای سنگین کبر و خودبینی و انانیت و خودپرستی است.^۷

عارفان گفته‌اند که «حج، دو نوع است: یکی قصد کوی دوست و آن حجّ عوام است؛ و یکی میل روی دوست و آن حجّ خاص انام است؛ و چنانکه در ظاهر کعبه‌ای است قبلهٔ خلق و آن از آب و گل است، در باطن نیز کعبه‌ای است منظور نظر حق و آن دل صاحب‌دل است. اگر کعبهٔ گُلّ محلّ طواف خلق است، کعبهٔ دلّ مَطاف الطاف خالق است. آن، مقصد زوّار است و این، مَهبط انوار؛ آنجا خانه است و اینجا خداوند خانه».

ای قوم به حج رفته، کجائید؟ کجائید؟! معشوق همینجاست؛ بیایید، بیایید	معشوق تو همسایهٔ دیوار به دیوار در بادیه، سرگشته، شما در چه هوایید؟! هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما
گر صورت بی صورت معشوق ببینید ده بار از آن راه، بدان خانه برفتید	یکبار از این خانه بر این بام برآیید از خواجه در آن خانه نشانی بنمایید
یک دسته گل کو، اگر آن باغ بدیدید؟ با این همه، آن رنج شما گنج شما باد	یک گوهر خان کو، اگر از بحر خدا بیاید؟ افسوس که بر گنج شما، پرده شما بیاید ^۸

هنر اسلامی

تعبیر قدسی - بویژه هنگامی که دربارهٔ هنر به کار می‌رود - صرفاً بیانگر آن گروه از تجلیات سنتی است که به طور بی‌واسطه، به مبانی روحانی مذکور بازگشت دارند. از این رو، هنر قدسی دارای پیوندی نزدیک با اعمال مذهبی و آداب راز آشنایی است که از مضمون دینی و نمادپردازی (سمبلیسم) روحانی برخوردارند.

رمزپردازی سنتی هرگز عاری از زیبایی نیست. چه، بر وفق بینش روحانی از جهان، زیبایی چیزی، جز شفافیت لفافه‌های وجودی آن چیز نیست هنر راستین، زیباست؛ زیرا حقیقی است.^۹

احدیّت، در عین حال که به غایت «عینی و انضمامی» است، به نظر انسان، تصویری انتزاعی می‌نماید. این امر، به علاوهٔ بعضی عوامل مربوط به ذهنیت سامی، مبین خصلت انتزاعی هنر اسلامی است. محور مرکزی اسلام، احدیّت و وحدانیّت است؛ ولی هیچ تصویری قادر به بیان آن نیست. تصویرسازی در اسلام به طور مطلق معنا نشده است؛ اما فقط تزئینات

نباتی با اشکال نقش‌پردازی شده، جزء هنر مقدس محسوب گشته است.

فقدان تصاویر در مسجد، نخست ناظر به هدف سلبی حذف «حضور»ی است که متضمن خطر معارضه با «حضور نامرئی و غیبی» خداوند است. به علاوه، آن حضور، سرچشمه اشتباهات و خطاها نیز هست؛ به علت آنکه هر رمزی ناقص است. پس فقدان مزبور، دارای هدف ایجابی تأیید تعالی پروردگار است؛ بدین معنا که ذات الهی، قابل قیاس با هیچ چیز نیست.

راست است که احدیت یا وحدانیت، شامل جنبه‌ای مشارکت‌آمیز نیز هست؛ بدین اعتبار که نزدیک متکثرات (وحدت عالم کثرت، وحدت در کثرت) است، و مبدأ قیاس و تمثیل. از این لحاظ، تصویر مقدس، به شیوه خاص خود، وحدانیت را می‌انگارد و بیان می‌کند؛ اما احدیت، اصل تمایز نیز هست؛ زیرا هر وجود به یمن وحدت باطنی‌اش، اساساً از دیگران متمایز می‌شود و موجودی یگانه است و ممکن نیست مشتبه یا جایگزین گردد. و همین جنبه اخیر وحدانیت، استعلای برترین احدیت، و «عدم غیریت» و انفراد مطلق آن را منعکس می‌سازد.

بنا به کلام اساسی اسلام (لا اله الا الله)، در عین اینکه تمایز سطوح مختلف واقعیت با یکدیگر محفوظ است، همه چیز زیر قبه بیکرانه احدیت اعلی جای می‌گیرد؛ یعنی به مجرد تشخیص امر فی نفسه متناهی، دیگر نمی‌توان آن را به مثابه واقعیتی «در کنار» نامتناهی تلقی کرد؛ و به همین علت، متناهی در نامتناهی مندمج می‌شود.^{۱۰}

و اما وجه تمایز بین هنر انتزاعی اسلام و هنر انتزاعی جدید در این است که: هنرمندان جدید، در انتزاع، جوابی بی‌واسطه‌تر و سیال‌تر (در عین حال سهل‌تر و ممتنع‌تر) و فردی‌تر برای تکانه‌های غیر عقلانی که از ناخودآگاهی بر می‌خیزد، می‌یابند. از لحاظ هنرمند مسلمان، برعکس، هنر انتزاعی، بیانگر قانونی است و به مستقیم‌ترین وجه، وحدت در کثرت را نمودار می‌سازد.^{۱۱}

ذوق و قریحه هندسی که وجودش چنین قدرتمندانه در هنر اسلامی اثبات و تأیید می‌شود، مستقیماً از صورت تأمل نظری‌یی که اسلام بدان عنایت و التفات دارد و «انتزاعی» است نه «اساطیری» می‌تراود. و البته در نظام بصری، از رشته تصاویر هندسی منظم محاط در دایره، یا رشته تصاویر کثیرالسطوح منظم محاط در کره، رمز بهتری برای بیان غموض درونی احدیت - گذر از احدیت یا وحدت تقسیم‌ناپذیر و بسیط به «وحدت در کثرت» - ابدأ

وجود ندارد.^{۱۲}

هنر اسلامی تماماً نظم و قانونمندی، وضوح، سلسله مراتب بلورین و فرم بلورین است. هنر اسلامی نه از معنا یا شکل ظاهری قرآن، بلکه از حقیقت و جوهر بی شکل آن نشأت می‌گیرد. هنر اسلامی در اصل از توحید، یعنی از تسلیم در برابر یگانگی خداوند و شهود آن حاصل می‌شود. در واقع، هنر اسلامی به نوعی کمال می‌رسد که گویی از صانعش مستقل است و افتخارات و نقایصش در برابر خصلت کلی اشکال محو می‌گردد.

زوال هنر قدسی، برای دین همان قدر مصیبت‌زاست که تضعیف تعالیم روحانی و اخلاقی یا انکار احکام تشریحی.^{۱۳}

روش کار در این طرح

در آغاز کار پروژه، شروع به مطالعه گسترده در زمینه حج و مراسم و اعمال آن کردم. در مرحله نخست کار عملی‌ام، فیگورها را به صورت غیرجسمی و غیرمادی تصویر کردم و در این زمینه، اتوذهای زیادی زدم که بیشتر به هنر شرق (مخصوصاً نقاشی چینی) نزدیک شده بود و تجربه‌هایی نیز در این زمینه به دست آوردم؛ ولی به نتیجه مطلوب نرسیدم. سپس با راهنمایی‌های استاد راهنمایم (آقای اسکندری)، به این نتیجه رسیدم که برای نشان دادن عظمت و روح مراسم، بهتر است به صورت تجربیدی و هماهنگ با آنچه که به عنوان هنر اسلامی شهرت دارد کار کنم. به این ترتیب، با حذف عناصر عینی از تابلو، به نتیجه دلخواه نزدیکتر شدم.

در حین کار، دانستم که در هنر شرق و مخصوصاً هنر اسلامی، تا چه حد تفکر و عرفان نقش دارد. در کارها بیشتر از این اصل هنر اسلامی: «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» استفاده کردم.

در این کارها بیشتر از رنگهایی که متناسب با فضاهای این مراسم (حج) بود، کمک گرفته‌ام. به عنوان مثال، در تابلوهای طواف و در جاهایی که خودکعبه نشان داده شده، بیشتر رنگهای آسمانی و سبک، و در تابلوهای مربوط به مراسم سعی، رنگهای زمینی و سنگین به کار رفته تا روح و معانی این عمل را بهتر نشان دهد.

برای نشان دادن صحرای عرفات، از رنگهای بسیار روشن و درخشان استفاده کردم تا



مراسم را که در روز انجام می‌گیرد (و برای شناخت انسان است) بهتر نشان داده باشیم. همچنین با توجه به زمان وقوف در مشعر (شب)، از رنگهای تیره استفاده شده و برای نشان دادن مراسم رمی جمرات (که در صبح عید انجام می‌گیرد)، سعی شده از رنگهای بسیار روشن و شاد که در وسط، مراسم رمی را نشان می‌دهد، استفاده گردد.

تکنیک به کار رفته در نقاشیها، رنگ و روغن بر روی مقواست که با گذاشتن لایه‌های مختلف رنگ بر روی هم و یا برداشتن آن، انجام گرفته است.

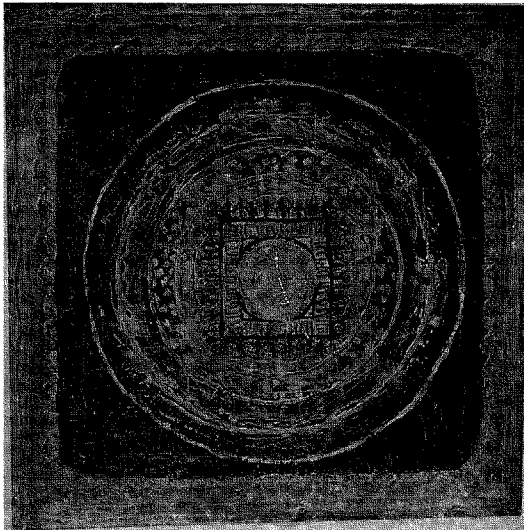
فرمهای استفاده شده، بیشتر به صورت نمادین و سمبلیک می‌باشد و از اشکال هندسی و خطوط اسلامی نیز در کارها استفاده شده است. دو شکل هندسی مربع و دایره، فرمهای اصلی به کار رفته در نقاشیها را تشکیل می‌دهند.

گفتنی است الهام‌هایی که در این آثار به کار گرفته‌ام، برگرفته از منابعی است که پیش از این، در پانوشتها آوردم.

حج ، نماد تمامی اسلام

(تابلوی اول: ۷۰×۷۰ سانتی متر)

حج چیست؟ حج، تمامی اسلام است. اسلام با کلمات، قرآن است و با انسانها، امام، و با



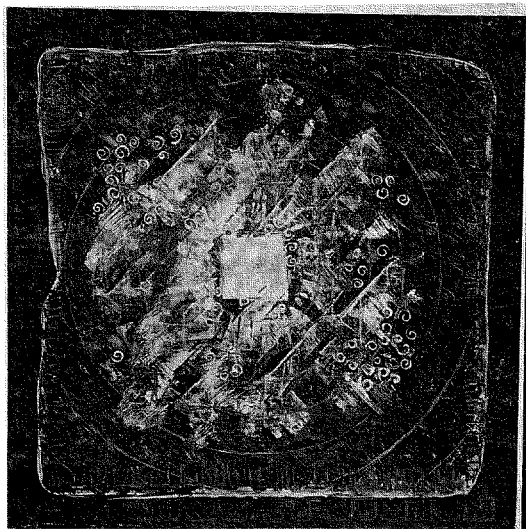
حرکات، حج! چنین می‌نماید که خدا هر چه را که خواسته است به آدمی بگوید، یکجا در حج ریخته است! اما حج، در یک نگرش کلی، سیر وجودی انسان است به سوی خدا و در یک کلمه، شبیه آفرینش؛ و در همان حال شبیه تاریخ؛ و در همان حال، شبیه توحید؛ و در همان حال، شبیه مکتب؛ و در همان حال، شبیه امت؛ و... بالاخره حج نمایشی رمزی است از آفرینش انسان و نیز

از مکتب اسلام، که در آن، کارگردان: خداست؛ و زبان نمایش: حرکت چاست؛ و شخصیت‌های اصلی: آدم، ابراهیم، هاجر و ابلیس‌اند؛ و صحنه‌ها: منطقه حرم و مسجدالحرام، مسعی، عرفات، مشعر و مناست؛ و سمبل‌ها: کعبه، صفا، مروه، روز، شب، غروب، طلوع، بت، قربانی و جامه‌اند؛ و آرایش: احرام، حلق و تقصیر است؛ اما نمایشگران: فقط یک تن، تو!

ماه حرام، میقات خدا و انسان

(تابلوی دوم: ۷۰×۷۰ سانتی‌متر)

تمرینی برای مرگ، مرگی که روزی تو را به جبر انتخاب می‌کند! و اکنون، هنگام در رسیده است؛ لحظه دیدار است؛ ذی‌حجه است، ماه حج، ماه حرمت. شمشیرها آرام گرفته‌اند،



و شیهه اسبان جنگی و نعره جنگجویان و قذاره‌بندان در صحرا خاموش شده است. جنگیدن، کینه ورزیدن و ترس، زمین را مهلت صلح، پرستش و امنیت داده‌اند. خلق با خدا وعده دیدار دارند. باید در موسم رفت و به سراغ خدا نیز باید با خلق رفت. صدای ابراهیم را بر پشت زمین نمی‌شنوی: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عمیق...﴾ در میان مردم اعلام حج کن؛ با پای پیاده و بر پشت هر شتر لاغری به سراغ خواهند آمد و از دور دست صحراهای عمیق بسویت می‌شتابند؟! و تو ای خاک، ای که هیچ نیستی، از تنگنای زندگی پست و ننگین و حقیرت (دنیا)، از حصار خفه و بسته فردیتت (نفس)، خود را نجات ده! روح خدا را بجوی! از خانه خویش، آهنگ خانه او کن! به میقات رو، که او در خانه‌اش تو را منتظر است. تو را به فریاد می‌خواند، و تو دعوتش را لبیک گوی!

به سوی اَمّت واحده

(تابلوی سوم: ۵۰×۵۰ سانتی متر)

جامه‌ای که در آغاز سفرت به سوی خدا می‌پوشی، در آغاز سفرت به سوی خانه خدا

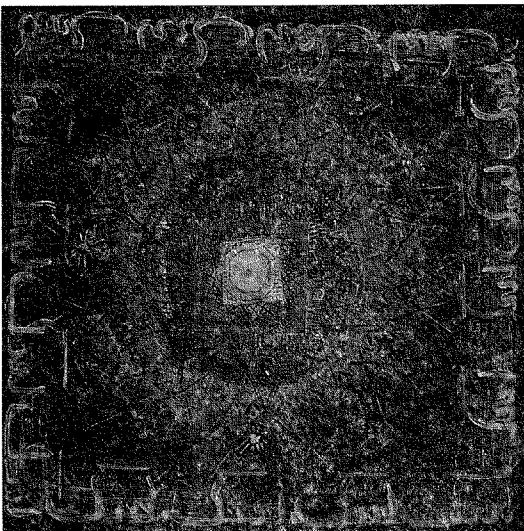
پوش.



«من»ها در میقات می‌میرند و همه «ما» می‌شوند؛ هر کسی از خود پوست می‌اندازد و بدل به «انسان» می‌شود؛ و تو نیز فردیت و شخصیت خود را دفن می‌کنی و مردم می‌شوی؛ اَمّت می‌شوی؛ چنانکه ابراهیم یک اَمّت شده بود: «إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً» و تو اکنون می‌روی تا «ابراهیم» شوی!

کانون بیداری و آگاهی

(تابلوی چهارم: ۹۰×۹۰ سانتی متر)



پیش از هر چیز باید نیت کنی، تا بدانی و بفهمی که چه می‌کنی و چرا می‌کنی؛ تا آنچه را آغاز کرده‌ای، احساس کنی. همچون خرمایی که دانه می‌بندد، ای پوسته، ای پوک، بذر آن «خود آگاهی» را در ضمیرت بکار؛ درون خالی‌ات را از آن پر کن؛ همه تن مباش، دانه بند، حجّ معانی کن، نه حجّ مناسک! بودنت را

بوستی کن بر گرد هسته ایمانت! هستی شو، هست شو، همه حباب مباح! در دل تاریکت، شعله را برافروز، بتاب! بگذار پر شوی، لبریز شوی، بدرخشی و شعشعه پرتو ذات، بی خودت کند، خودت کند! ای همه جهل، همیشه غفلت، خدا آگاه شو، خلق آگاه شو، خود آگاه شو! ای که همیشه ابزار کار بوده‌ای، ای که همه جا ناچار بوده‌ای و کار تو را انتخاب می‌کرده است، کار می‌کرده‌ای اما به عادت، به سنت، به جبر... اکنون نیت کن، خود آگاه، آزاد و آشنا، انتخاب کن سوی تازه راه، کار تازه راه، بودن تازه راه، خود تازه راه، راه تازه راه، راهی را که در آن، همسفرت و نگهدارت خداست!!

حقیقت لیبیک

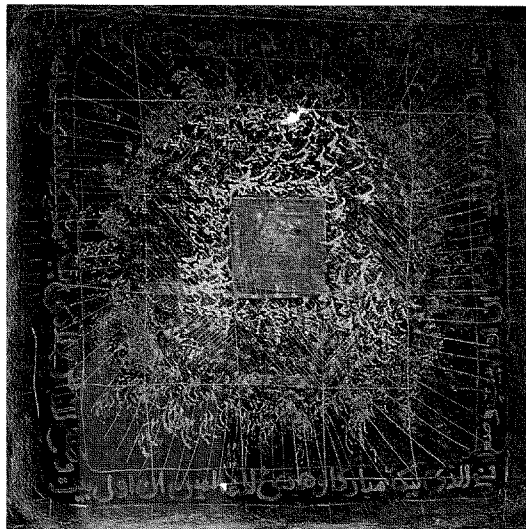
(تابلوی پنجم: ۷۰×۷۰ سانتی متر)

لیبیک! اللهم لیبیک! لیبیک لاشریک لک لیبیک، انّ الحمد والنعمه لک والملك،

لاشریک لک لیبیک!

بله خداوندا، بله تو را شریکی نیست؛ ستایش و نعمت و سلطنت از آن توست؛ تو را شریکی نیست؛ بلی!

حمد، نعمت و ملک! از هر ذره‌ای این ندا بر می‌آید؛ تمام فضای میان زمین و آسمان را پر کرده است و هر کسی آن را می‌شنود؛ هر کسی آن را خطاب به خود می‌شنود؛ می‌شنود که خدا دارد



او را می‌خواند و او از جگر فریاد می‌زند: لیبیک اللهم لیبیک!

و تو همچون ذره حقیر براده آهنی که به مغناطیسی قوی جذب می‌شود. احساس می‌کنی که دیگر این پاهایت نیستند که تو را می‌برند؛ تو را می‌برند و پاهایت از پی تو کشیده می‌شوند. انگار که دو دستت به دو شاهبال نیرومند بدل شده‌اند و تو در دسته‌ای از پرندگان

سپید، در فضا پرواز می‌کنی و به معراج می‌روی! و حضور او را بر روی قلبت، در اعماق فطرتت، بر روی عقلت، در ابهام هر افق، در عمق هر صحرا، در برق هر سنگریزه، در کمرگاه هر کوه، و بر جبین هر صخره، حس می‌کنی، می‌بینی؛ و فقط او را می‌بینی، و می‌یابی که فقط او «هست» و جز او همه موج‌اند، کف‌اند، دروغ‌اند، «در صحرا عشق باریده است و زمین‌تر شده و چنانکه پای مرد به گلزار فرو شود، پای تو به عشق فرو می‌رود»!

کعبه، پیوندگاه آسمان و خاک

(تابلوی ششم: ۷۰×۷۰ سانتی‌متر)

کعبه! رمزی از خدا در جهان! بنیانگذارش؟ ابراهیم (این پیر عاصی شده بر همه خداوندان زمین). مصالحش؟ قطعه سنگهای سیاهی که از کوه «عجوز» بریده‌اند و بی‌هیچ هنری بر هم نهاده‌اند؛ و شکلش؟ یک مکعب! همین! و چرا این چنین ساده، بی‌هیچ تزیینی؟ نه هنر، نه زیبایی، نه کتیبه، نه کاشی؟ تنها سنگهای سیاه و خشن و تیره رنگی بر روی هم چیده شده که جرزش را هم ناشیانه بندکشی کرده‌اند و دیگر هیچ! یعنی چه؟! یعنی که خدا

بی‌شکل است و هر طرحی و هر وضعی که آدمی برگزیند، ببیند و تصور کند، خدا نیست. او، بی‌جهت است؛ این تویی که در برابر او جهت می‌گیری. این است کعبه و کعبه خود جهت ندارد. و اندیشه آدمی بی‌جهتی را نمی‌تواند رمزی از وجود او بگیرد؛ ناچار جهت می‌گیرد و رمز خدا نیست. چگونه می‌توان خدای بی‌جهت را در جهان نشان داد؟ تنها بدین گونه که: «تمامی جهات

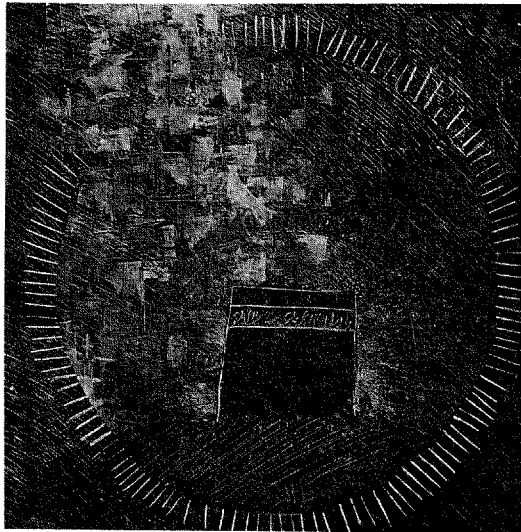


متناقض» را با هم دریایی و آنگاه هر جهتی، جهت نقیض خود را نفی کند، و آنگاه ذهن از آن، به «بی‌جهتی» پی‌بَرَد و رو کند به همه، و به هیچ؛ همه جا، هیچ جا!

کعبه، بامی برای پرواز

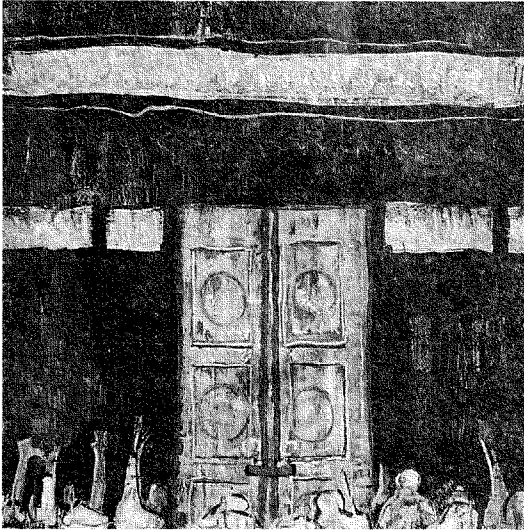
(تابلوی هفتم: ۷۰×۷۰ سانتی متر)

کعبه در برابرت! یک صحن وسیع، و در وسط، یک مکعب خالی و دیگر هیچ!
ناگهان بر خود می لرزی! حیرت، شگفتی! اینجا هیچ کس نیست، حتی چیزی برای



تماشا! یک اطاق خالی! همین! احساسات بر روی پلی قرار می گیرد، از مو باریکتر، از شمشیر برنده تر. اینجا کجاست، به کجا آمده ایم؟ قصر را می فهمم: زیبایی یک معماری هنرمندانه! معبد را می فهمم: شکوه قدسی و سکوت روحانی در زیر سقف های بلند و پر جلال و سراپا زیبایی و هنر! آرامگاه را می فهمم: مدفن یک شخصیت بزرگ، یک قهرمان، نابغه، پیامبر، امام...! اما این...؟!

ناگهان می فهمی که چه خوب که هیچ کس نیست، هیچ چیز نیست، هیچ پدیده ای احساسات را به خود نمی گیرد. احساس می کنی که کعبه یک بام است؛ بام پرواز احساسات؛ آن را رها می کنی و در فضا پر می گشایی و آنگاه ابدیت را حس می کنی! و کم کم می فهمی که تو به زیارت نیامده ای؛ تو حج کرده ای؛ اینجا سرمنزله تو نیست. کعبه آن «سنگ نشانی است که ره گم نشود». این تنها یک علامت بود، یک فلش بود، کعبه آخر راه نیست؛ آغاز است! اینجا میعادگاه خدا، ابراهیم، محمد ﷺ و مردم است!



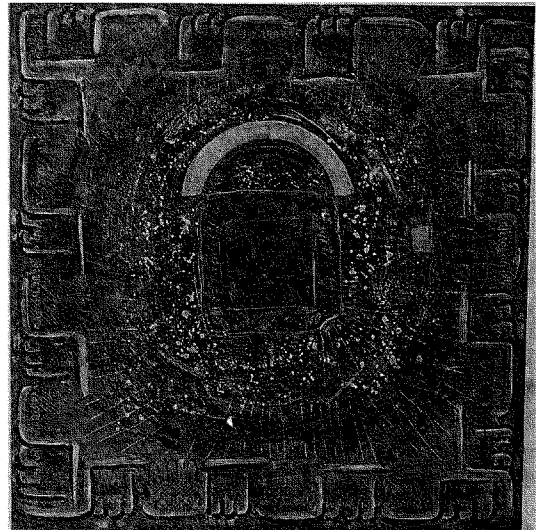
آغاز راه

(تابلوی هشتم: ۵۰ × ۵۰ سانتی متر)

خانه هاجر، در همسایگی خدا

(تابلوی نهم: ۷۰ × ۷۰ سانتی متر)

همه سویی، یا بی سویی خدا! رمز آن: کعبه! اما... شگفتا! کعبه در قسمت غرب،
 ضمیمه‌ای دارد که شکل آن را تغییر
 داده است؛ به آن «جهت» داده
 است؛ این چیست؟ دیواره کوتاهی
 هلالی شکل، رو به کعبه؛ نامش؟
 «حجر اسماعیل» حجر! یعنی چه؟
 یعنی: دامن! و راستی به شکل یک
 دامن است؛ دامن یک پیراهن،
 پیرهن یک زن! آری، یک زن
 حبشی، یک کنیز! برده‌ای سیاه
 پوست، کنیز یک زن! و اکنون خدا،
 رمز دامن پیرهن او را، به رمز وجود



خویش پیوسته است. این دامن پیرهن هاجر است؛ دامانی که اسماعیل را پرورده است. اینجا «خانه هاجر» است. هاجر در همین جا نزدیک پایه سوم کعبه دفن است. خانه خدا، دیوار به دیوار خانه یک کنیز! و خانه خدا مدفن یک مادر! و چه می‌گوییم؟ بی‌جهتی خدا، تنها در دامن او، جهت گرفته است! کعبه به سوی او دامن کشیده است! طواف بر گرد خانه خدا، بی‌دامن هاجر قبول نیست؛ حج نیست؛ که دامن او نیز مطاف است؛ جزئی پیوسته از کعبه است، که کعبه (این «بی‌جهتی مطلق») تنها در جهت این دامن (دامن پیرهن یک کنیز)، جهت گرفته است. و خدا او را در کنار خویش نشانده است؛ او را در خانه خویش جا داده است؛ یا، او خود به خانه وی آمده است، همسایه او شده است، همخانه او شده است. تمامی حج به خاطر هاجر پیوسته است. و مهاجر، بزرگترین انسان خدایی، انسانی است هاجروار: المهاجر من صار كههاجر! و اکنون، در زیر سقف این خانه، دو تا: یکی خدا، و دیگری هاجر! در ملت توحید، سرباز گمنام را این چنین انتخاب کرده‌اند.

طواف، پیوند قطره‌ها

(تابلوی دهم: ۵۰×۵۰ سانتی‌متر)

طواف است. وارد شو! مدارت را بیاب، به خلق ببیوند، در مدار خداوند، اما در مسیر خلق!



همچون جویباری خُرد که به نهری عظیم و نیرومند می‌پیوندد، قدم به قدم از خود دور می‌شوی و به جمع می‌پیوندی دور می‌زنی و می‌کوشی تا شعاع دایره طوافت به «خانه» نزدیک‌تر شود. تنها نمی‌روی، با جمع می‌روی، کم‌کم احساس می‌کنی که «تو نمی‌روی»، «جمع می‌بردت»! جاذبه جمع تو را تنگ در آغوش گرفته است؛ اما نه به «سیاست»، که به «عشق»! و خدای



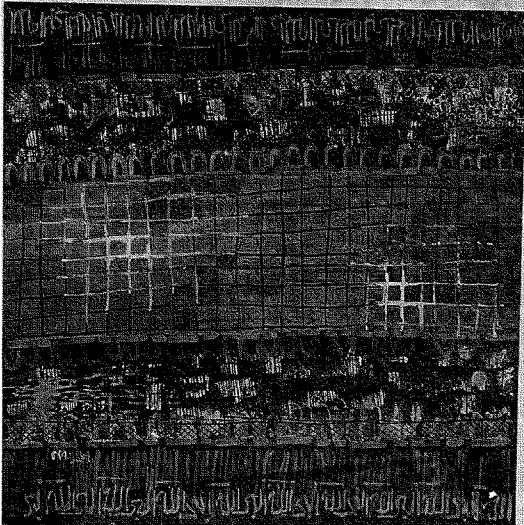
ابراهیم را ببین! اتصال بنده را به خود، با اتصال فرد به جمع متصل کرده است. چه لطیف، زیبا و عمیق!

به دیدار خدا آمده‌ای و خود را در بحبوحهٔ خلق می‌یابی! تو را به خانهٔ خویش خواند و تو به خلوت دیدارش اکنون این همه راه آمده‌ای و می‌گویی: به جمع بییوند، با جمع برو!... اکنون جزئی از نظام آفرینش شده‌ای؛ در مدار این منظومه قرار گرفته‌ای؛ وارد حوزهٔ جاذبهٔ خورشید جهان شده‌ای و همچون یک ستاره از چپ به راست، طواف می‌کنی. بر گرد خدا طواف می‌کنی، می‌چرخ و کم‌کم احساس می‌کنی که هیچ شده‌ای. دیگر خود را به یاد نمی‌آوری. تنها عشق هست، جاذبهٔ عشق، و تو یک مجذوب! فقط «او» هست، تو یک عدم! طواف او، حج او، و تو یک تسلیم، یک توکل، عشق مطلق!

صفا - مروه، پاکی - جوانمردی

(تابلوی یازدهم: ۹۰×۹۰ سانتی‌متر)

آغاز از «صفا»... دوست داشتن پاک دیگران! و انجام تا «مروه»... نهایت انسانیت،



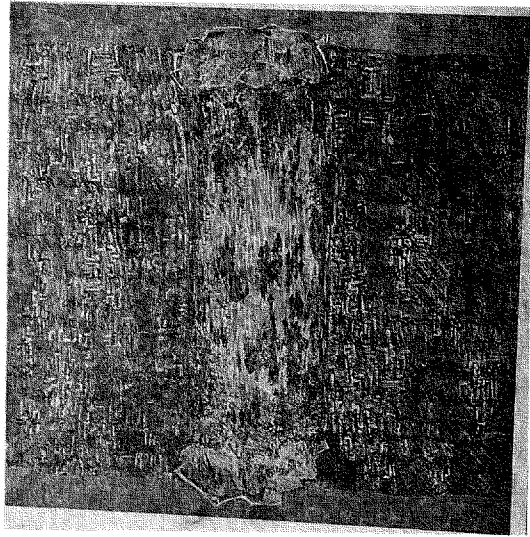
مروت، و بزرگوارانه گذشتن از ناهنجاری و نقص دیگران! کدام دیگران؟ همگامان تو در سعی! در اینجا، هاجر به فرمان عشق، طفل شیرخوارش را برگرفت و از شهر و آبادی و خانه و زندگی و جمع خویشاوند به میانهٔ این کوه‌های سنگ و عبوس آمد، تنها، بی‌هیچ زادی، بی‌هیچ کسی؛ تنها با عشق آمد، کودکش را به فرمان خدا در کف این دژه گذاشت، دره‌ای

خشک، تافته، گداخته، بی‌آب، بی‌یک برگ گیاه، هیچ! توکل مطلق!

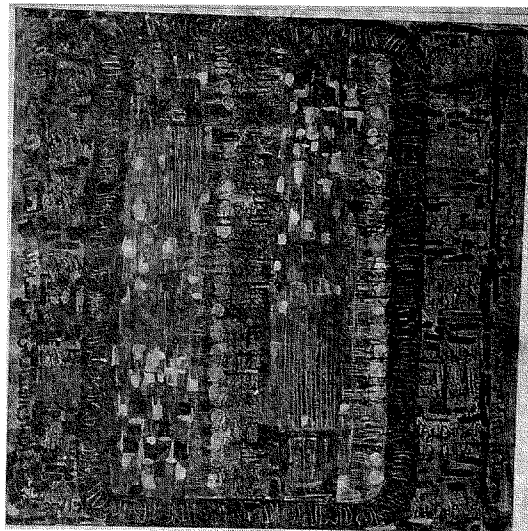
آدم و خاک، دنیا! تلاش بر روی زمین، تا نیابت را از سینهٔ طبیعت برآوری، تاز دل سنگ

آب برگیری، نیاز مادی، عمل مادی، اقتصاد، طبیعت، تلاش یعنی احتیاج، مادیت، عقل مطلق!

سعی، سرگشتگی پس از تقرّب
(تابلوی دوازدهم: ۷۰×۷۰ سانتی متر)



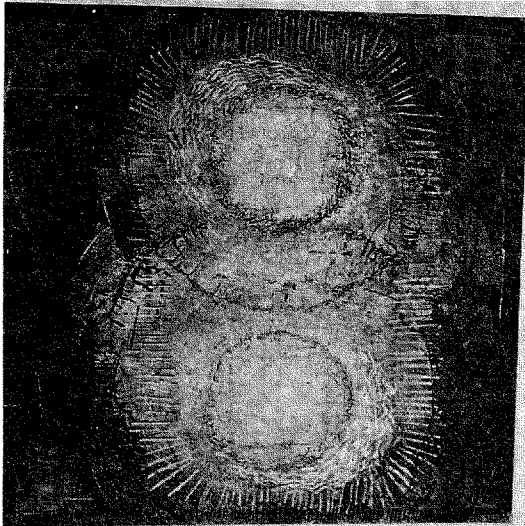
سعی، در جستجوی دوست
(تابلوی سیزدهم: ۷۰×۷۰ سانتی متر)



حج، پیوند ماده و معنا

(تابلوی چهاردهم: ۵۰×۵۰ سانتی متر)

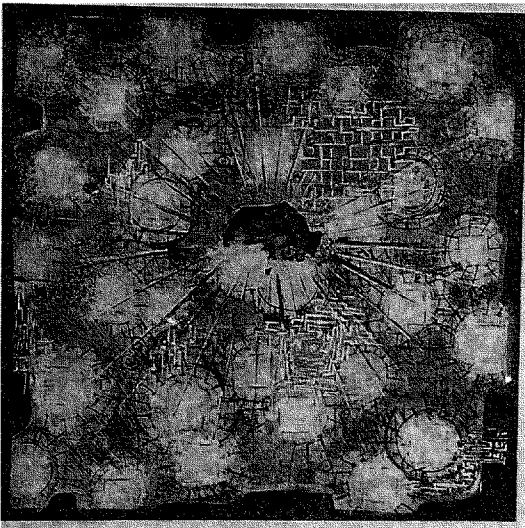
حج، جمع ضدّین! حل تضادّی که بشریت را در طول تاریخ گرفتار کرده است:



ماتریالیسم یا ایده‌آلیسم؟ عقل یا اشراق؟ برخورداری یا زهد؟ مائده‌های زمینی یا مائده‌های آسمانی؟ اراده یا مشیت؟ دنیا یا آخرت؟ مادّیت یا معنویت؟ و بالاخره تکیه بر خدا یا بر خویش؟ و خدای ابراهیم به تو می‌آموزد که هر دو: مادّیت + معنویت! سعی + طواف! آموزشی نه با فلسفه، نه با عرفان، نه با علم، که با یک نمونه، یک انسان، یک مادر، هاجر!

عرفات: حرکت از معرفت

(تابلوی پانزدهم: ۷۰×۷۰ سانتی متر)



جلاگه‌ای خشک، موج از ماسه‌های نرم ساحلی، در میانه تپه‌ای سنگی، جبل‌الرحمه، که در «حج وداع» پیغمبر آن را برای ابلاغ آخرین پیامش به مردم، منبر گرفته بود. در قصه آدم می‌گویند آدم و هوا پس از هبوط (خروج از بهشت)، در اینجا (سرزمین عرفات) برای نخستین بار یکدیگر را «باز

شناختند!» پس عرفات آغاز است؛ آغاز پیدایش آدم بر روی زمین، آغاز پیدایش انسان در زمان! با پیدایش «شناخت»! و در حج، نخستین حرکت از «عرفات» است و این است که وقوف عرفات در «روز» است، و آغازش از ظهر روز نهم، بلندترین قلّه خورشید؛ آغاز آگاهی، بینایی، آزادی از بند طبیعت، آشنایی، و پیوند مهر و شناخت طبیعت و انسان، در روشنی تابناک آفتاب!

خورشید که غروب کرد، عرفات پایان می‌گیرد در ظلمت، دیدار نیست؛ آشنایی و شناخت نیست؛ چه، بینایی نیست؛ و انسان نیز به سوی مغرب، همسفر آفتاب، کوچ می‌کند.

مشعر: سلاح بر گیریم

(تابلوی شانزدهم: ۵۰×۵۰ سانتی‌متر)

آفتاب عرفات رفت، از عرفات برو! که شب را باید در مشعر بود. ای که در انتهای راه، خدا



انتظار تو را می‌کشد! و چه شورانگیز! جستجوی سلاح در شب، سرزمین شعور، که اگر شب نمی‌بود، جمع‌آوری سلاح چرا؟ انتظار صبح چرا؟ و جهاد فردا چرا؟ مشعر، وقوف برای تأمل، طرح، آمادگی روح، بسیج در سرزمینی که با صحنه نبرد هم مرز است و در زمانی که با روز نبرد پیوسته است. و این همه در تقیه شب، در کمینگاه ناپیدا، در حکومت ظلم!

سپاه، سپاه توحید است؛ ابراهیم فرمان می‌دهد: جمره‌ای که بر می‌گیری، سلاح تو است، سلاح مبارزه تو با خصم. دقت کن، تاریک است و یافتنش دشوار. اینجا سخن از یک دیسیپلین نظامی است. جنگ، فردا آغاز می‌شود؛ پس امشب باید مسلح شد. در روشنی روز می‌جنگند، اما در تاریکی شب باید به جمع‌کردن سلاح پرداخت!

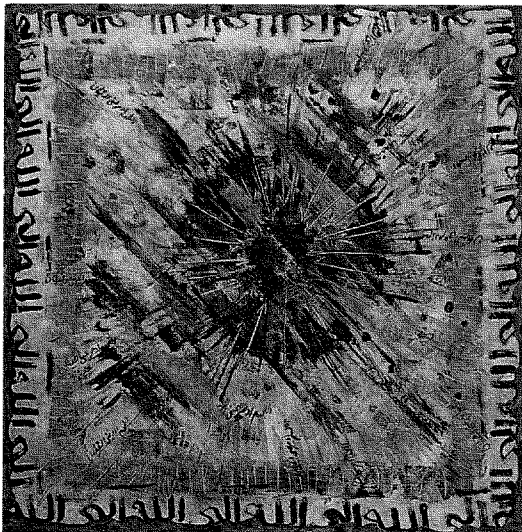
مشعر، تاریکی، آمادگی برای نبرد

(تابلوی هفدهم: ۹۰×۹۰ سانتی متر)



مینا، صبح نبرد

(تابلوی هیجدهم: ۵۰×۵۰ سانتی متر)



خدا و ابلیس! مشعر به حرکت آمده است. پرشکوه‌ترین منزل در پیش است. لبخند صبح، صبح عید، همه را بی‌قرار کرده است. سپاه، به سرعت، حالات چالاکی و هجوم می‌گیرد و شور

مینا طولانی‌ترین وقوف و آخرین مرحله پس از شناخت و شعور! اکنون آغاز بزرگی است. حج به اوج خود نزدیک می‌شود. امروز، دهم ذی‌حجه است، روز عید، عید قربان. سپاه توحید به راه افتاده است: پارسایان مشعر و اکنون شیران مینا، لبریز از خشم و سرشار از عشق، اشداء علی الکفار رجماء بینهم، آهنگ مینا دارند، سرزمین

وشتاب به سوی منا.

پشت دیوار نامرئی، به خط نظام، مهاجمان مسلح بی‌قرار ایستاده‌اند و در انتظارند تا آفتاب فرمان دهد. در این جهان کدام سدی قدرت آن را دارد که چنین نهر خروشان را در چنین جایی بر جای خود خشک کند؟ چه فرمانی می‌تواند «ایستی» این چنین قاطع و قوی بدهد؟ طلوع! ناگهان سیل نور به تنگه می‌ریزد و آفتاب بر بلندی کوه ظاهر می‌شود و فرمان عبور می‌دهد. این سپاه، تنها سپاهی است در جهان که از آفتاب فرمان می‌برد؛ تنها امتی که حکومت صبح را پذیرفته است.

رَمی، نفی همه طاغوتها

(تابلوی نوزدهم: ۹۰×۹۰ سانتی‌متر)

● پی‌نوشتها:

- ۱- «گوشه‌ای از اسرار حج»، جعفر سبحانی، فصلنامه میقات حج، ش ۳، ص ۳۲
- ۲- «جمرات کجاست؟»، مهدی پیشوایی - حسین گودرزی، میقات حج، ش ۹
- ۳- «گوشه‌ای از اسرار حج»، جعفر سبحانی، فصلنامه میقات حج، ش ۸، ص ۲۸
- ۴- «نگرشی کوتاه به مناسک حج»، محمد جواد حجّتی کرمانی، میقات حج، ش ۱، ص ۹۷
- ۵- «اسرار حج در روایات»، عبدالله جوادی آملی، میقات حج، ش ۲، ص ۲۸
- ۶- مناسک فکری حج، برگرفته از آثار دکتر علی شریعتی، انتشارات سروش، ۱۳۵۹
- ۷- «نگرشی کوتاه به مناسک حج»، محمد جواد حجّتی کرمانی، فصلنامه میقات حج، ش ۱، ص ۲۸
- ۸- «حج در نگاه مولانا»، همایون همتی، فصلنامه میقات حج، ش ۲، ص ۱۵۳
- ۹- جاودانگی و هنر (مجموعه مقالات)، ترجمه سید محمد آوینی (انتشارات برگ، ۱۳۷۰)، ص ۳۷: «هنر قدسی در فرهنگ ایران»، سید حسین نصر.
- ۱۰- هنر مقدّس، تیتوس بورکهارت، ترجمه جلال ستّاری (انتشارات سروش، ۱۳۶۹)، ص ۱۳۱: مبانی هنر اسلامی.
- ۱۱- همان، ص ۱۳۳
- ۱۲- همان، ص ۱۳۷
- ۱۳- جاودانگی و هنر (مجموعه مقالات)، ص ۲۵: «ارزشهای جاودان در هنر اسلامی»، تیتوس بورکهارت.